

معلم، در جغرافیای انسان

■ شهرام مقدّسی

معلم، چنانکه از نامش بر می‌آید معلم است، آمده است که بیاموزد و راه تاریخ پیشرو را با فانوس واژه‌هایش روشن کند، حتی اگر شده با سوختن خویش اگر چه فانوسش بکفایت بوده باشد

- نسبت به کف می‌توان از شاعر پرسیدولی از سقف ساختمان شعر نمی‌توان!
«علی‌معلم»

اگر چون گذشتگان بپذیریم که سخن بر سهرکن استوار است، باید دید سخنوران معاصر تا چه اندازه به تحکیم پایه‌های سخن خویش کوشیده‌اند و به استواری در کلام رسیده‌اند. نخست، معرفت در معنی است و تصور کردن آن به تمامی در ذهن دوم، گزینش یا آفرینش الفاظی که بر معنی مورد نظر صدق کند برابر با مقصود در حد تمام سه دیگر به کار بستن و پیوستن آن الفاظ به روشنترین وجه! تا هنر و عیب سخن از آنمیان گردد.

شاید هر چیزی از صفر شروع شود، انسان‌رگز از صفر شروع نمی‌شود. چرا که پیشینه‌های دارد به وسعت تاریخ! و پشتوانه‌های دارد به فراخی فرهنگ!
«معلم» از صفر شروع نکرده است که خواهد پله پله استخراج را آرام آرام تجربه کند. پیشینه‌های دارد، و پشتوانه‌های!

به همین دلیل هیچگاه، به دامن بلاهت و سفاهت در نمی‌افتد کار صعب است در این راه بگویم یا نه تو آمانند مه و ماه، بگویم یا نه نه، نمی‌گویم، فرسودن جان است این گفت

در زمین پرده دری نیست، نهان است این گفت

نه، نمی‌گویم، پیداست چرا می‌گویم

نفسم سوخت، کرانند، که را می‌گویم

او شخصیتی ممتاز دارد و شاخصه‌های ممتاز، به ترتیب زیر که که به اجمال به آنها اشاره خواهد شد.

1 - فرامری

2 - خودباوری

3 - معنی پردازی

4 - آموزگاری

5 - غیرت مداری

6 - حقیقت جویی

7 - فرزنگی و بصیرت

8 - سیورورت

9 - قدرت زبان و بیان

10 - گذر از نشانه‌ها و اقامت در نشانه‌ها

11 - شهرت گریزی

12 - اهل حزم و هضم

13 - احترام به گذشته

14 - نقش واسط با حفظ نگهداری

15 - انتخاب وزنه‌های بلند و سنگین

16 - تکلف در متن

17 - استخدام کلمات سخته

18 - تعلق به ظرف مثنوی

19 - ذوقافیه بودن ابیات

20 - اظهار علاقه به فرم و موسیقی بامحوریت محتوی

21 - تکرارهای ملیح و ترجیع به موقع و...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1 - فرامری: معلم در جغرافیای جهان نفس می‌کشد و مرز نمی‌شناسد. از انسان می‌گوید! وقتی نگاه می‌کند. دورترها را می‌بیند و از دغدغه‌های انسان امروز سخنی نمی‌گوید
تو گلی بودی و خس ماند، دریغا انسان
اشرفی رفت و اخس ماند، دریغا انسان

2 - خودباوری او در این جغرافیای بزرگ، به خود باوری، رسیده است و همگان را به این باور ترغیب می‌کند که ما نیروهای فوق‌العاده‌ای داریم که اغلب به آن آگاه نیستیم
هفت اقلیم جهان از تب ما لرزیده است
مردم ارزد به همان صبح، که شب ورزیده است

3 - معناپردازی معناگرایی و معنی‌ستیزی این روزها به مثابه دو تیغه یکپچی بیداد می‌کند قاطبه کثیری امروزه خود را درگیر لفظ کرده‌اند در حالیکه ما، همیشه از معنی لذت بیشتری بردهایم و می‌بریم. اگر چه همین معنی از دل الفاظ می‌آید. به قول سعدی:
چو بت پرست به صورت چنان شدی مشغول
که دیگر خبر از لذت معانی نیست!

معنا، عاشق صورت است، آنقدر معنی‌دوستدار ظهور است که نمی‌توان به وصف آن زبان باز کرد. با این همه ظهور معنی در زبان اتفاق می‌افتد یعنی ظهور زبان در کلمات و کلمه، چیزی نیست جز بنایی مبتنی بر صامت‌ها و مصوت‌ها! و البته از هزارگوبنده سخن، يك خداوند معنی است!

این روزها، شعرها، دارای طرح ذهنی است و به همین جهت، به ساحت داستان نزدیک شده است و مبتنی بر روایت است باوسواسی که شاعر در گزینش و چینش واژه‌ها دارد تا واحد واحد، به دریا برسد به همین جهت مرتب موج ایجاد می‌کند. آیا مادر سیطره زبان قرار داریم یا زبان اسیر دست ماست؟
آیا زبان يك آفریننده است یا يك ارائه‌دهنده؟ یا تنها يك وسیله ساده ارتباطی؟ اعتقاد اینجانب این است که نمی‌شود گوینده‌ها نویسنده ادعای چیزی نداشته باشد همینکه می‌نویسد مدعی است، به عبارت دیگر نفس نوشتن ادعاست

4 - آموزگاری معلم، چنانکه از نامش برمی‌آید معلم است، آمده است که بیاموزد و راه تاریخ پیشرو را با فانوس واژه‌های روشن کند، حتی اگر شده با سوختن خورشید چه فانوسش بی‌نفت بوده باشد. او، کسبش دشمن است و اسبش تشنه! از شبنم زلال اشکش می‌نوشد و می‌نوشاند که در چشم‌های امروز، آبی نمی‌بیند و نیست در حالی که هر کوچه، روزی کوچ بزرگی بود و به اندازه همه آدمها، کوچه و خیابانی وجود داشت که مستقیم به خدا می‌رسید. اما اینکوچه‌ها را سدن بتخانه یونان سد کرد باعقلی که هر چه بیشتر کوشید، بیشتر پوسید. شهر سیمرغ سترگی است که پویک مرده است کوچها، کوچ بزرگی است که کودک مرده است خوب را سفسطه دائم دونان بد کرد کوچ را سدن بتخانه یونان سد کرد.

معلم گویی در جهان دیگر نفس می‌کشد. آمده است که برخیزد به روایت شب، به بازخوانی نفس بشری که در این ظلمت و شر، زائیده شده است و هم اینک سوار بر خنک بی‌خبری نه از آن دست که به جنونش بیانجامد بلکه دقیقاً از آن دست که زبونش سازد حیف شد، بی‌خبری، خنک خبر را زاید ظلمت آستن شر بود، بشر را زاید.

5 - غیرت مداری معلم، اهل تیغ است و تأمل، بر ایستاده بر اوج حماسه و منافع در خاضع برابر عظمت و شکوه استغائه. و تا این رابطه باقی است، بلوغ به بلاغ و وجود به کمال خواهد رسید.

غیوران، تیغ برمی‌کشند، و این به این معنی است که بر همه چیز، غیر از حق تیغ می‌کشند! معلم، همیشه هستی را در یکنظام کلی دیده و به همین جهت سعی دارد زبانش را به سمت و سوی این نظام هماهنگ‌گیرد. نظامی که در جزء جزء آن، کل خود را به تمامی نشان می‌دهد.

6 - حقیقت جویی تردیدی نیست، هنرمند اگر حقیقتی را نشان ندهد، نمی‌ماند و حقیقت چیزی جز زیبایی نیست. هنرکوششی است برای خلق زیبایی و خلق عالمی آمالی در کنار عالم واقعی. آنچه هنرمند می‌آفریند نه از طریق ادراک آگاهانه بلکه از راه شهود و درک مستقیم است. اثر هنری چندان زائیده فکر و تعقل نیست بلکه نتیجه مستقیم نوعی حس است، حسی که حقیقت را بیان می‌کند. حسی که يك شاعر از آن برخوردار است با سایر حواس موجودات یکی نیست و به مراتب فراتر است. هور بی‌مشعل سر می‌زد و کیوان می‌سوخت وهم می‌کاشت سواری که در ایوان می‌سوخت

7 - فرزاندگی و بصیرت بزرگترین قریحه هنرمند، درست دیدن اوست و معلم این را به خوبی می‌داند.

باد این باد غریب است، غریب است این باد
روح دیو است دروچ است فریب است این باد
نقل افتادن هیکل نیست، هیکل بالای است
حشر ایوان سلیمان است خمها حالی است
یله کن، باد و بلا نیست، عدم می‌توفد
فتنه عاد و ثمود است به هم می‌توفد!

8 - صیوریت نهاد هنرمند، واجد جوهری است که نمی‌تواند بی‌قرار نباشد بی‌قراری جزء ذات اوست، او نهادی ناآرام دارد و فریاد را دوست دارد به همین جهت مانند بسیاری از همطرازان خویش، حدیث نفس نمی‌کند، معلم کم می‌گوید و گزیده، اهل سفارش نیست. به احساس نیاز شخصی بی‌اعتناست ولی نمی‌تواند نسبت به نیازهای جمعی بی‌تفاوت باشد، به محض احساس نیاز، بدون هرگونه ملاحظه و مسامحه، نفیر برمی‌کشد و ناراحت از اینکه دیگر بانگی از مرغ حق بر نمی‌خیزد.

حیف شد خوابگزاران پی آیین ماندند
مرغ حق بانگ نزد، در ده پایین ماندند!
او خود را به رؤیا زدهای تشبیه می‌کند که باغ حقایق را دیده است و در واقع، داغ حقایق را!
دوش رؤیا زدهای باغ حقایق دیده است
داغ دیده است ولی داغ شقایق دیده است

9 - قدرت زبان و بیان شعر اجرای داده‌های الهی است و اجرای آن به انرژی زبان و بیان نیازمند است چرا که همیشه فاصله بین ذهن و زبان وجود دارد و این فاصله را بیانپر می‌کند. شاعر هر چقدر از قدرت بیانی بیشتری برخوردار باشد، این فاصله را کمتر خواهد کرد و واژه‌ها و تصاویر در شعر معلم، با حفظ فاصله مناسب، گرداگرد هسته اصلی می‌چرخند و چنانکه پیشتر گفتیم، او هیچگاه معنا را فدای لفظ نمی‌کند، چنانکه نشان داده است در انتخاب لفظ نیز نتوان نیست. اگر چه بسیاری گفته‌اند و نوشته‌اند از غیر مستعمل بودن کلماتی که بهایشان از آن بهره می‌برند و مهجور بودنشان... و البته در جای خود درست هم هست اما گاهی گریز دیگری نیست و ناچاراً باید برای حفظ و صیانت از ساختمان شعرو جلوگیری از هدر رفتن انرژی نهفته در معنا و مفهوم مدنظر در متن، از آنها بهشکلی شایسته سود جست و چه اشکالی دارد که مخاطب شعر، قدمی هر چند کوچک در جهت وسعت بخشیدن به اطلاعات خود بردارد و به گذشته تاریخ و فرهنگ خویش نقیبی بزند. قطعاً از این رهگذر زبان نخواهد دید، حتی اگر تمنای تحصیل سود در سر نداشته باشد. بنابراین شاعر باید برای اجرای داده‌های الهی شعرش، از همه ظرفیت‌زبانی و بیانی به نحوی که اقتضا دارد استفاده نماید و قبل از هر چیز باید روی خودش کلیک کند اما شرط آن این است که قبلاً از روی خودش گذشته باشد و هنر بدیع همیشه از همین جا شکل می‌گیرد بنابراین شاید ذکر تعبیری که پابلو نرودا از شاعر دارد خالی از لطف نیست که گفته‌است شاعر باید در هر شعر تازه‌ای که می‌گوید پوست بپندازد و از پوستین خویشی خویش بیرون آید.
هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
بی‌خبر از نو شدن اندر بقا

10 - گذر از نشانها و اقامت در نشانها هیچکس خودش نیست، حتی انسانها در تنهایی رازآلود خویش با دیگران ماجرا دارند. دنیا، دنیای تأثیر و تأثر است و هرکس به انکار این حقیقت می‌پردازد، گمراهی خویش را برای نسل امروز و آیندگانی که در راهند، تابلو خواهد کرد. مگر نه اینکه هر راه، علامت و نشانهای دارد به عبارت بهتر، هر مقصدی محتاج علائم است و کسی که عالم به علائم هشدار دهنده راه، تا رسیدن به سرمنزل مقصود نباشد، عبورش در مسیر، با چشمهای بسته شبیه است و رسیدنش، اگر با بخت بلندی همراه باشد، شبیه معجزه می‌ماند و گرنه هرگز این اتفاق نخواهد افتاد. نسل امروز، تقریباً بدون استفاده از ظرفیت تام و تمام پشتوانه فرهنگی مبادرت به تولید آثار هنری می‌کند، چرا که مدرنیته به دنبال تجربه‌های تازه‌است، تجربه‌هایی که در «لحظه» اتفاق می‌افتد و بلافاصله در «لحظه» دیگر، کهنه می‌شود! و دقیقاً از همین جاست که دنیای پست مدرن شکل می‌گیرد. ما ناچاریم یکی از این دو برداشت را بپذیریم: یا هنر امروز، هنر نیست یا جامعه امروز، احساس نیاز به هنر را از دست داده است. در صورت پذیرش برداشت نخست، عدم بهره‌وری هنر از پشتوانه‌های عظیم و عمیق فرهنگی قابل بررسی است که در حال حاضر چندانورد اقبال و استقبال عمومی، به دلیل سست بودن رگه‌ها و ریشه‌ها قرار نمی‌گیرد و در صورت پذیرش برداشت دوم، کثرت نیازهای مادی و تنگنای اجتماعی و اقتصادی هر جامعه، انسان را دچار سرگیجه و غفلتی مزمن کرده است.

نسل امروز، نسل قانعی نیست! هر چه بیشتر می‌جوید، کمتر می‌یابد و همین مسئله باعث بروز بسیاری از ناهنجاری‌هاست. نسل امروز می‌داند گمشده‌های دارد اما نمی‌شناسدش! یانمی‌خواهد به این آشناک دیرینه تن دهد!
از سوی دیگر باید اذعان کرد که در عصر حاضر، یافتن آن گمشده واقعی، در حجمی از مظاهر و ظواهر فریبنده، جستجو و تلاشی مضاعف را می‌طلبد. و نسل امروز با همه پیشرفت‌هایش در عرصه‌های گوناگون علم و تکنولوژی، از این جهت نسل تنبلی‌است! نسلی که به چشمش، بیشتر از دلش، اهمیت می‌دهد! غافل از اینکه منظر چشم، محل و محملی است بر یاد کرد دل! و روزنه‌بوری تنها برای عبرت!
در این شرایط، شاعر کسی است که بیاید و دست آدمی را بگیرد و از حدوث به قدم ببرد.
سیر قاف است، سر مرغ همایون داریدژاژ خایی است اگر نطق فلاطون دارید!

11 - شهرت‌گریزی معلم روی پای خود ایستاده، وجودی دارد که موجودیتش را اثبات می‌کند. خودش می‌اندیشد و حرفش را بدون واسطه به گوش انسان و جهان می‌رساند. نه ادعای علم دارد، نه عرفان - فقط عشق می‌ورزد - نه در پی کسب شهرت داخلی است نه نیازمند نوبل خارجی. بین فهم و وهم فاصله عمیقی وجود دارد و هنرمند حق ندارد مخاطبان هنرش را کم فهم تلقی کرده یا در سطح نازلی از کمفهمی نگهدارد بلکه باید با لطافت و هنرش، فهمش کند. هنرمند می‌خواهد که او را بفهمند زیرا کف، غالباً نشانه کم فهمی است!...

12 - حزم و هضم معلم، عمیق می‌اندیشد، شاید بتوان گفت عنصر تفکر در شعر او، جایگاه ویژه‌ای دارد و کاملاً برجسته خودش را نشان می‌دهد.
به هیچوجه سطحی نگری نمی‌کند، ساده‌انگار نیست، ساده هم نمی‌گوید. به همین دلیل گول جریانهای زودگذر را نمی‌خورد، بلکه با اتکا به فرهنگ غنی و با اتکال به خداوند جان آفرین

حکیم سخن در زبان‌آفرین، از جان خویش ماهه می‌گذارد و می‌آفریند. اگر به موضوع اجتماعی یا سیاسی در جهان پیرامونش می‌پردازد، ریشه حوادث را می‌بیند و با اندیشه زلال خویش، تلاش را بارور می‌سازد. اهل حزم است و هضم! باعزم و همتی بلند، در راهی که انتخاب کرده، کار خودش را می‌کند و به کارش نیز اعتقادی راسخ دارد و به همین دلیل نیز موفق است.

13 - احترام به گذشته نیچه می‌گوید:

تاریخ با من دو قسمت می‌شود: تاریخ قبل از من و تاریخ بعد از من! و اسکار وایلد معتقد است: «گذشته هر کس، شخصیت اوست!» در آغاز گفتیم که هیچکس از صفر شروع نمی‌کند. بخش عمده از شخصیت ما را گذشته ما شکل می‌دهد. گذشته‌های که بدون‌خالت مستقیم ما، از سر ما، گذشته و گذشته‌های را که خود از سر گذرانده‌ایم. بانکیه بر همین گذشته‌های تجربی، شخصیت‌متمتالی هنرمند به تدریج شکل می‌گیرد. اساساً کسی که زود مورد توجه قرار می‌گیرد زود هم فراموش خواهد شد. در گذشته بیشتر سعی می‌شد که کمتر مورد توجه باشند و غالباً کشف هنر و شخصیت‌هنرمند از طریق دیگران صورت می‌گرفتند حالی که هنرمند امروز، رأساً، کشف‌غالباً کاذب خود را داد می‌زند تا هر چه سریعتر مورد توجه قرار بگیرد.

14 - نقش واسطه با حفظ امانتداری حفظ پیوند با گذشته فرهنگی یک ضرورت تاریخی است و حفظ پویایی، روی دیگر اینسکه محسوب می‌شود. متون محکم گذشته‌های بایست پایه‌های اصلی طراحی جدید باشد. حافظ را می‌توانیم تلفیق شگفتی از عینیت و ذهنیت (جامعه و فرهنگ) بدانیم و بنامیم. در واقع شاعر امروز پلی است بیندیروز و فردا. البته شکی نیست که راه رفتن را هیچگاه دوباره نباید پیمود. اما بازخوانی‌نسل گذشته و متناسب کردن آن با نیازنسل امروز، در هر برهه و در هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. کاری که امروزه کمتر صورت می‌گیرد از یک سو، هنرمند اصیل، پیوسته دارای یک مخاطب آرمانی است و خطاب او، همواره اوست! و گویی را آرزو می‌کند که همه چشم باشد. و از سوی دیگر بازنویسی آثار کهن، یکی از راه‌های شوق‌در نسل جدید است و باز هم بدیهی است که این مهم باید در زبانی جدید شکل بگیرد که در کارهای گذشته معلم کمتر به چشم می‌آید اما در آثار جدید، به خصوص در بخشی از تصنیفها و ترانه‌های او چشمگیر است.

15 - انتخاب وزن‌ها بلند و سنگین غالباً آثار معلم در قالب مثنوی و در اوزان بلندجای می‌گیرند به طوری که توانسته‌اند این‌قالب را دوباره احیا کنند و بسیاری را که علاقمند به سرودن در این حوزه هستند تحت تأثیر شیوه خویش قرار دهند. وزن‌های بلند اصولاً با سکون بیشتری همراهند و در نتیجه مقایسه‌ها و ایقاع‌ها بلندتر می‌شود. در حالیکه در شعر پیشینیان مقیاسها کوتاه‌تر و سیلاب‌های پر سکون در شعرها به چشم نمی‌خورد.

16 - تکلف در متن شاید در نگاه اول، نوعی آفت قلمداد شود اما همیشه این‌طور نیست خصوصاً در ساخت آثار حماسی. شاید در ارائه یک اثر سنگین تاریخی و حماسی این‌یک ضرورت محسوب گردد.

17 - استخدام کلمات سوخته که به وفور در آثار ایشان قابل دستیابی بوده و نیازی به ذکر مثال نیست.

18 - تعلق خاطر به ظرف و ظرفیت مثنوی معلم شاعر مثنوی است و تعلق خاطر و ویژگی‌های به این قالب داشته و دارد. چرا که این‌ظرف، مناسب موضوعات متنوع و بلند است و برای کسی که دامنه آگاهی‌هایش گسترده از قدرت زبانی و بیانی خوبی هم برخوردار است بسیار مناسب و مطلوب است.

19 - ذوقافیه بودن ابیات که به موسیقی‌نهفته در شعر بسیار کمک می‌کند. به ابیات زیر توجه فرمائید:

شهر سیم‌رغ سترگی است که پویک مرده است
کوچه‌ها کوچ بزرگی است که کودک مرده است
خانه گرداب گناهی‌ست که پایابش نیست
خواج‌ه مرداب سیاهی‌ست که مهتابش نیست
دوش رؤیا زدهای باغ حقایق دیده‌ست
داغ دیده است ولی داغ حقایق دیده‌ست
حیف شد زورق ذالنون لب دریا واماند
میخ خرگاه فلاطون به ثریا واماند
صبحدم گاو... نه بقراط جنین را می‌کافت
پسر سایه سقراط زمین را می‌کافت...

20 - اظهار علاقه به فرم و موسیقی بامحوریت محتوی به طور کلی فرم در وهله نخست مقولهای فلسفی‌ست برای بررسی و شناخت نظام سیستم‌های مختلف! اما در شعر، مقوله دیگری‌ست. تحول و تکامل هنر در هر جامعه‌ای با تغییر فرم‌های هنری آن‌جامعه همراه می‌گردد. در واقع فرم‌ها، مشخص‌کننده سبکها و دوره‌های هنری هستند. در موسیقی نیز، فرم نقش مهمی را ایفا می‌کند اما همه این تغییرات که در شکل‌ظاهری آن اتفاق می‌افتد به محوریت

محتوی نیاز دارد تا به کمال خویش نزدیک گردد و گرنه به طرف زوال پیش خواهد رفت. اصولاً فرم در موسیقی، کلام را شکفته می‌کند و عطر شعر را در جان می‌افشانند.

21 - تکرارهای ملیح و ترجیع به موقع بهایات زیر توجه فرمائید.

مکدمد ماه، دو تارم کو، شب تنها نیست
 زخم آبیستن هذیان است تب تنها نیست
 مکدمد ماه، دو تارم کو، راحت صعب است
 بوسه داغ سبک نیست جراحی صعب است
 مکدمد ماه، دو تارم کو، کسیم دشمنهست
 باز بی‌نفت است فانوسم، اسیم تشنه است
 XXX

مکدمد ماه، دو تارم کو، دلتنگم باز

XXX

جگرم داغ ملامت نیست، کسیم دشنه است...

XXX

به راستی سرچشمه‌های واقعی شعر در کجاست؟ شاید آنجا که آدمی از خویش فاصله می‌گیرد و به قول تئودور آدورنو:

«فاصله»، قلمرو آشکارگی تنشهاست و بیستر زایشها! شاید تنها پس از گذر از مرحله

احساس و رسیدن به مرحله شهود، شعر، اتفاق می‌افتد...

به هر حال، آثار ارزنده در گذر تاریخ، وجود خود را اثبات می‌کنند و حضور درخشان، دامنه دار و رنگین خود را بر فرهنگها تحمیل می‌نمایند، اگر چه عده‌ای، در حال، عاجز از تحمل آن باشند.

هله باد است، بچنیید که راحت صعب است

بوسه داغ سبک نیست، جراحی صعب است

مادیانهای عروسند دلم می‌گیرد

جوجه مرغان خروسند دلم می‌گیرد

XXX

محو سوزند و سرورند به بازی طفلان

قبض و بسطی سره دارند به بازی طفلان

XXX

اسب من چشمه عزیزی است که پسمی‌گیرم

چاره‌گر دشنه تیزیست که پس می‌گیرم

زخم ما یاوگیان را به ادب خواهد کوفت

آنکه شب پاست، دهل را به غضب خواهد کوفت!



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی